

شیفتگی تا سرحد جنون یا مجانین زبان فارسی

در کشاکشی که آمریکای ترامپ را با ایران رهبر معظم انقلاب اسلامی روبرو قرار داده، من یاد دوران کودکی خودم افتادم که یکی از خاطرات آن در مشاهده‌ی گربه‌هایی بود که در فصل خنک‌تر شدن هوا به مژگو می‌افتادند و دو گربه نر با دم بالا رفته، روی هره‌ی خانه ما با یکی از همسایه‌ها، بفاصله یکی دو پا از هم چنگ و دندان نشان داده، و بیشتر قشقرقی به راه انداخته و پنجولی به هوا می‌انداختند و گاهی تا نیمساعتی این رجزخوانی ادامه می‌یافت و غالباً هم بدون درگیری، هر کدام به راه خود می‌رفتند. در کشاکش فعلی یکی از این گربه‌ها امپریالیستی است که مباشر جدیدش مانند بچه‌ی ناآرامی که در صندلی مدیرکلی نشسته باشد چپ و راست ادا در می‌آورد، و دیگری مثل جوان تازه رسیده‌ای که سری هم به زورخانه ای زده با بازوهای کلفت ولی ساق پاهای نحیف ولاغر، و صدایش در محله خودش کلفت شده، به خیال جوجه امپریالیستی افتاده است. دو قطب همانم یکدیگر را دفع میکنند. ولی تاکی و تا به کجا؟

در دوران کودکی من در حالیکه دو گربه روی هره بهم پرخاش میکردند همسایه‌ها هر کدام به کار خود مشغول بودند ولی در عین حال خواهان رفع شر هر دو گربه بودند. گربه‌های فرضی بین‌المللی فعلی نیز تا زمانیکه یکی از گربه‌ها اشتباه تاکتیکی غیر منتظره‌ای مرتکب شود به میو کردن ادامه خواهند داد ولی فقط معلوم نیست نیمساعت اینان کی بسر خواهد رسید. جناب رئیس جمهور اسلامی و به تبع وی دولت امید نیز مانند همسایه‌های ناظر پف پف کردن گربه‌های دوران کودکی من، مشغول کارهای خود است و گویا اعتنایی به این سر و صدا ندارد. و چه کاری بهتر از کار فرهنگی؟ پس در زمانیکه یکی کشتی جنگی و ناو هواپیمابر به خلیج فارس می‌فرستد و دیگری بروایتی با سی هزار موشک مجهول‌الیهویه تهدید به فرستادن هر شناوری به قعر دریا میکند، یکی از مؤمنات مصدر کار در دولت نیمه انقلابی رئیس جمهور- برای اینکه انقلابی تمام عیار، فقط و محض مقام رهبری است- اشاره به «خدمات مترقی» فرهنگی میکند که جمهوری نه شرقی نه غربی، به خصوص در «سازمان آموزش و پرورش استثنایی» بدانها نایل شده است.

یکی از این خدمات مترقی «طرح سنجش سلامت جسمانی و آمادگی تحصیلی نوآموزان در بدو ورود به دبستان» نام دارد. مؤمنه مزبور که معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش است، این را در راستای آنچه که خود «غریبالگیری» مینامد که خود آن نیز در راستای «عدالت آموزشی» انجام می‌شود مفروض میدارد. چون مواردی مانند «کم بینایی، و کم شنوایی» [بچه‌ها] عمدتاً در مناطق محروم [مگر پس از چهل سال حکومت عدل دینی منطقه محرومی هم پیدا میشود؟] کمتر مورد توجه و شناسایی خانواده‌ها قرار می‌گیرد- غافل از اینکه کم بینایی و کم شنوایی یکی از خصایص حکومت مردانی است. که کشور و جامعه را به وضع فعلی دچار کرده‌اند و تنها مختص مناطق محروم نیست- ملاحظه می‌شود که چه شکسته نفسی کرامت‌مندی در این جمله نهفته است که این مؤمنه آنرا که در واقع جزو عدالت اجتماعی است فروتنانه در مقوله عدالت آموزشی جای میدهد. مؤمنان که در ولایت مطلقه ذوب می‌شوند ولی مطلق فقیه آنانرا در هر قالبی که می‌خواهد میریزد، -برخی آزاد ولی ممنوع‌الخروج، برخی در حبس خانگی، برخی قمه بدست در خیابان- و ذوب شده معمولاً در سرایشب گردش روزگار در اثر ثقل خود همیشه بدرجات اسفل متمایل میشود. نمونه ذکر کردنی این ذوب شدگان از قبیل حداد عادل، یا طباطبایی‌ها از هر نوعش مثلاً سیدمحمد باقر و سیدجواد، یا خود اکبرشاه که پس از ذوبان از حالت عمودی به حالت افقی ریخته‌گری شد. البته

که گرمای نهان ذوب هر کدام از این‌ها از دیگران متفاوت است. ولی اصولاً مؤمنات به جای ذوب، در سیستم ولایی مستحیل می‌شوند یعنی تحلیل می‌روند و جزوی از اُرقانیزم آن میشوند.

در غیر اینصورت، این مؤمنه‌ی معاون وزیر آموزش و پرورش، اگر خودش مادر میبود و فرزندانی داشت، آیا حاضر میشد بلاپی را که خودش با این طرح سنجش برسر بچه‌های مردم، مخصوصاً بچه‌های غیر فارس زبان در می‌آورد، بر سر آن‌ها هم بیاید؟ آیا این در اثر آن نیست که مؤمنات مانند مؤمنان ذوب نمیشوند، بلکه مستحیل میشوند؟ چگونه ممکن است مادری رضایت بدهد بچه دل‌بندش، کودکی که نه تنها امید مادر و پدر خویش، بلکه مایه امید کل ملتی است، مورد بحث یک فارسیست یا درواقع فاشیست مانند سید محمدباقر طباطبایی استاد دانشگاه‌های مشهد قرار گیرد و این شخص فتوای عدم صلاحیت والدین در حضانت بچه را صادر کند؟. چرا که بچه فارسی بلد نیست یا پدر و مادرش -با تمام حقانیت ممکن- حاضر نیستند بچه‌شان در آن سن و سال فارسی یاد بگیرد یعنی با رها کردن زبان مادری خود و چسبیدن به یک زبان بیگانه از خود بیگانه شود؟. آری، مؤمنان و مؤمنات گرام و کریم، زبان فارسی برای آن بچه زبانی بیگانه است.

طباطبایی باشی و باندازه کوکمری هم فهم اجتماعی نداشته باشی به چه درد می‌خورد؟ گیرم که بچه‌های مردم را به خاطر خیانت به مقدسات، یعنی یاد نگرفتن زبان فارسی از والدینشان جدا کرده و از ایشان سلب «حضانت» کردید. با این بچه‌ها چه

خواهید کرد؟ آیا مقصود مانند امپراتوری عثمانی ایجاد بی‌چری است؟

بهتر میبود در مورد شیفتگان از خود بیخود شده‌ای چون اینان بگوئیم:

کار جنون ما به تماشا کشیده است؛ یعنی تو هم بیا که تماشای ما کنی

یا درواقع کار جنونشان چنان به تماشا کشیده است که، یا آسایشگاهی هستند یا زنجیر کردنی.

میگویند در زمانهای قدیم پدری به پسرش که کودن بود تشر میزد که به خودت بیا و درسی بخوان و حرفه‌ای یاد بگیر. ولی با دیدن بیخیالی پسر می‌گفت تو آدم نخواهی شد. بالاخره پسر حوصله‌اش از دست پدر تنگ شده و ترک خانه و دیار کرد. در غربت متوجه شد که عجب کار غلطی کرده است، ولی دیگر دیر شده بود. هر قدر فکر کرد هیچ کاری را پی در دسر نیافت و آخرسر از ناچاری رفت طلبه‌گی و بالاخره ملاً شد و روزی به عنوان پیشنماز شهر خودش بدانجا برگشت. آوازه پیشنماز جدید به گوش پدر رسید و وی روزی برای نماز به مسجد مربوط رفت و دید که پیشنماز جدید پسر خود اوست. نماز که تمام شد پدر و پسر دیدار کردند و از هر جا صحبت. پسر به پدرش گفت یادت هست که به من میگفتی تو آدم نمیشوی؟. پس چطور حالا اینهمه جماعت پشت سر من نماز می‌خوانند؟ پدر گفت من هیچ‌گاه نگفتم که تو نمی‌توانی پیشنماز بشوی. گفتم تو آدم نمیشوی و هنوز هم بر سر حرف خودم هستم.

آیا آرشیتکتی که استاد چند دانشکده هم هست اگر افکار اجتماعی‌اش چنان باشد که اظهار کرده است لابد مشمول حرفه‌های پدر آن پیشنماز هست یا نه؟

مینویسند، یعنی در تاریخ ثبت است که ژنرال فرانکوی فاشیست بچه‌های جمهوری‌خواهان را دزدید و به خانواده‌های طرفدار حکومت خویش سپرد. چهل سال پس از فوت فرانکو داستان این بچه‌ها هنوز هم یکی از مسائل مهم جامعه اسپانیا است. حالا حزب الله آرشیتکتی میخواهد مطابق آنچه که پدر معنوی وی، آقای بنام دکتر ماهیار نوایی شصت و پنجسال پیش، مایل بود بچه‌های غیر فارس زبان را از خانواده‌شان جدا کنند و آنرا تربیت اسپارتی، به بخشید پارتی بکنند تا یک ملت یک زبان حضرات بوجود بیاید، دوباره در زمین حاصل‌خیز شوینستی بذری آزر می‌باشد تا چه بشود؟

اگر دکتر ماهیار نوایی با حواریون محلی‌اش توانست کودکان غیرفارس زبان را به بلبلان فارسی‌گوی تبدیل کند علی‌مخدره

مؤمنه‌ی معاون و کارفرمایانش نیز خواهند توانست سنجش بسندگی زبان فارسی را با هدفمندی تبهکارانه‌اش به نتیجه برسانند. شرم آور نیست که فرد تحصیلکرده‌ای چنین افکار جنایتکارانه‌ای را به زبان بیاورد؟ گذشت زمان نشان داد که مردم ما دست رد بر سینه‌ی هر ماجراجوی شیفته‌پی زدند، همچنانکه حیدربابای شهریار آقای نوابی و حواریون وی را خیس عرق نادانی خودشان کرد، کسی قادر نخواهد شد زبان واحد ملت واحد خود را بر روی خرابه‌های زبانی و فرهنگی مردم غیرفارس زبان بنا کند معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش، یعنی همین مؤمنه فوق‌الذکر استناد به فرمایشات مقام معظم رهبری مبنی بر اهمیت یادگیری زبان فارسی کرده است - ولی تصریح نکرده است که مقام معظم رهبری که خود را جانشین پیغمبر اسلام و مجری احکام قرآنی میدانند با استناد به کجای قرآن و کدام حدیث و روایت برای صدمین بار از اهمیت زبان فارسی سخن میگویند. در این یادگیری فرض بر این است که باید کودکان ما [یعنی کودکان غیر فارس زبان] در شرایطی باشند که امکان دریافت و درک مطلب به زبان فارسی را داشته باشند و جزو گروهی قرار نه گیرند که زود هنگام مدرسه را ترک میکنند. یعنی به عبارت دیگر، اگر امکان دریافت و درک مطلب به زبان فارسی را نداشته باشند در کشور و شهر خود باید ترک تحصیل کنند و دیگر انتظار هیچ نوع پیشرفت اجتماعی نداشته باشند. چنین میگویند زرتشتی زاده‌ای اسبق و مسلمان شده‌ای پس از فتح الفتوح که، میخواهد همه را از جنس خود دوباره بیافریند.

انسان در این بیخیالی محض و شب تاریکی که تحصیل کرده‌ها، و نه ترک تحصیل کرده‌ها در حال رقم زدنش هستند آرزوهایش را به کجای این شب تیره بیاویزد؟

بی شباهت به فرمایش خدایگان شاهنشاه آریامهر سابق نیست که می‌گفت یا عضویت حزب رستاخیز یا ترک ایران. جانشینان وی هم میگویند یا زبان فارسی یا ترک تحصیل.

شیفتگی به چیزی، از حدی که گذشت میتواند انسان‌ها را تا وادی جنون هم بکشاند. این شیفتگی که همیشه با مقدار زیادی خود فریبی هم همراه است اگر در مورد فرد باشد برای وی خسرانهای غیر منتظره تولید میکند. ولی عمده زیانش به خود فرد است. اما به شکل جمعی فاجعه بار است. تاریخ پر از فجایعی است که این‌گونه شیفتگی‌ها مسبب آن بوده اند. از جنگ جهانی دوم که بگذریم در همین اواخر فجایع بالکان در اروپا، نسل کشی روماندا در آفریقا نمونه‌های بارز آن هستند و چون تاریخ فقط برای خواندن و سرگرمی است هموطنان شیفته ما در این استقامت چهارنعل میتازند. پس از این همه سال مبارزه، و پر شدن زندانها از فعالین مدنی غیرفارس زبان، این نوع شیفتگی به زبان فارسی، نامی غیر از پرووکاسیون و جنون ندارد. ضرورت سنجش بسندگی زبان فارسی با وجود مخالفت صریح غیر فارس زبانها از چه ناشی میشود؟ مگر نه از اشتباهی سیری ناپذیر سلطه بر دیگران؟ مگر کشور لائبراتور دکتور منگله نازی است که وزارت آموزش و پرورش علاوه بر سنجش مزبور میخواهد سن این سنجش را از بدو ورود به دبستان یعنی شش سالگی جلوتر کشیده و از چهارسالگی کارآموزی آلیناسیون یا از خود بیگانگی را به گردن کودکان غیر فارس زبان بگذارد.

از مانقورته‌ها و جاشها هیچ انتظاری نیست. اگر هنوز وجدانهایی وجود دارند که تسلیم تخلیات دولت مدرن مبتنی بر زبان واحد و همه چیز واحد نشده باشند باید در برابر این چنین هذیانهایی به صدا در آیند. شاید فردا خیلی دیر باشد.

خانم حکیم‌زاده در مصاحبه با ایسنا افزوده است که ما - یعنی وزارت آموزش و پرورش - با دو گروه مواجهیم. یک گروه کودکان دیر آموزند - [که در زمان ما میگفتند گرافهیم یا دست بالا تنبل. که البته علت آن نیز خوردن پنیر زیاد میبود!] - و دسته دیگر از مناطق دوزبانه. معاون وزارتخانه‌ای که با امر درس و تحصیل سر و کار دارد کودکانی را که فارسی زبان نیستند دوزبانه مینامد. این نامگذاری به هیچ‌وجه از روی اشتباه یا سهل‌انگاری نیست. در اینجا تعمداً از نام بردن زبانهای غیر فارس مانند بلوچی و کردی و

ترکی اجتناب میشود در حالیکه نیک میدانند که این کودکان نیز مانند تمام کودکان دنیا تنها یک زبان دارند و آنهم زبان مادریشان است. پس دوزبانه نامیدن آنان عمدی است و به طریقی میخواهد القاء بکند که فارسی به شکل طبیعی یکی از دو زبان اینان است. یعنی دو زبان دارند یا دو زبانرا می‌فهمند.

حال اگر یک بچه دیرآموز در عین حال دوزبانه هم باشد جزو چه گروهی باید قرار داده شود؟ اگر جزو دیرآموزها بگذارند میگوئیم کسیکه دوزبانه است چگونه با این دیرآموزی دو زبان بلد است؟ و در این سن و سال؟ اگر جزو دوزبانه‌ها بگذارند می‌پرسیم آن دو زبان کدامها هستند؟ و در برابر اینها چرا کودکان فارس زبان را یک زبانه نمی‌نامند؟ معاون وزارتخانه بجای کلمه ناصحیح و من درآوردی دوزبانه خیلی ساده و صریح نمی‌خواهد بگوید که این کودکان فارس زبان نیستند و گرنه با سنجش یعنی لابراتوار بیگانه سازی سر و کار نمیداشتند. با اینهمه وی علاوه میکند که اگر آزمون بسندگی زبان فارسی را به این مجموعه - یعنی همان سنجش کذایی،- اضافه کنیم کمک بزرگی برای ایجاد آمادگی هدفمند زبان در دوره ابتدایی فراهم شود. جان مطلب در این کلمه هدفمند نهفته است. یعنی هدف از سنجش، و عرضی آن به عنوان عدالت آموزشی و بقیه فرمایشات ایشان برای پر کردن جای خالی منطق استراتژی آموزشی، یک چیز و فقط یک چیز است. هدف البته که، آموزش باسوادان مسئول و تربیت کودکان برای یک زندگانی آزاد و شایسته نیست. هدف نهایی پروار کردن زبان فارسی، با افزودن هر چه بیشتر متکلمان این زبان به هر طریق متقلبان، با بودجه تأمین شده از قبل تک تک مردم غیر فارس زبان، و برای به حاشیه راندن و از بین بردن زبان آن‌ها، و سلطه بر افکارشان و در نهایت تسلط کامل به آنهاست. هدفمندی را باید در سیاست و تاکتیکهای رژیم این چنین فهمید. هر فهم و تصویر دیگری در بهترین حالات نشانه خوش بینی و خوش باوری است. خوش بینی که در نهایت، کارش مانند لیللاج به تولامبار حمام ختم میشود.

آیا مردم غیر فارس زبان در برابر چنین تهاجم آشکاری باید همچنان نگران یک تمامیت ارضی باشند که در آن تمامیت انسانی، فرهنگی و زبانی‌شان در معرض تهدید و تحقیر مستمر و مداوم قرار دارد؟ آیا تمامیت ارضی تله‌ای برای بدام انداختن ساده‌لوحان نیست؟ آیا بزرگترین خطر برای این تمامیت خود دستگاه با سیاستهای نابکارانه و سلطه طلبانه نیست؟

احمد رحیمی